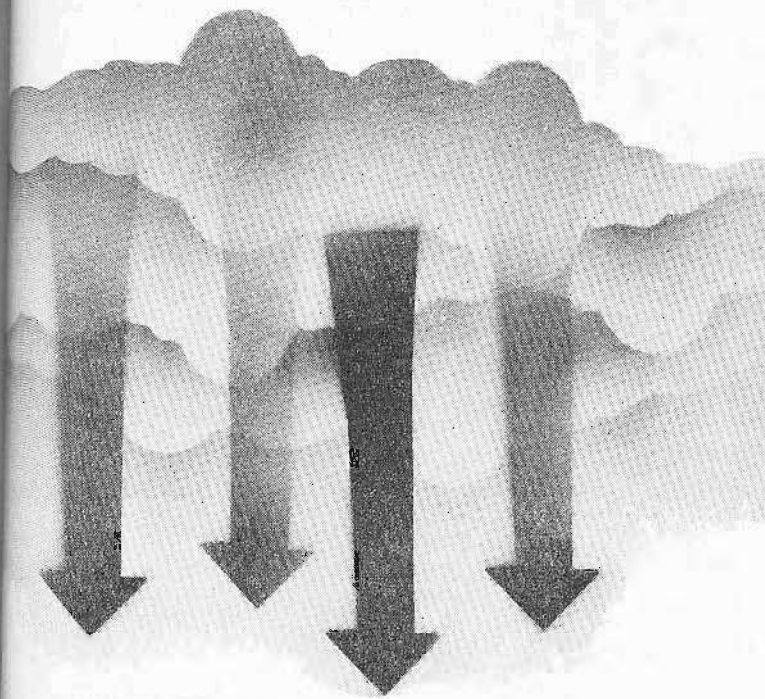


تصویری از شیرین در چشمه، درخت باشکوهی که در وسط نابالوست درخت عشق است که تخم آن در همین دیوار در زمین دل شیرین و خسرو کاشته می‌شود و بعداً رشد می‌کند بشکوه و زیبایی این درخت را در اصل مینحسرو یا نمک رنگی آن بهتر می‌توان دید) کلان مشنوق با ترکیبی بر از نهرهای عاشق کنی و مصداق عبرت (برای قطع نظر عاشق از اغیار) بر درخت عشق آویزان است. صخره‌هایی که در پی درخت عشق است نشانه صعوبت راه عاشقی است. چشمه‌ای که شیرین در آن دیده می‌شود نمودگار آب حیات با چشمه حیوان است. به همین دلیل است که رنگ آن سیاه است. وجود مرغابی‌ها نمابنده حیات است. سیاهی چشمه، از سوی دیگر، زمینه را برای استفاده از تمایل دیگری مهیا می‌سازد. این چشمه نمودگار آسمان است در شب تاریک و شیرین نمودگار ماهی است که در شب بعد بروض دیده می‌شود. در کنار چشمه آب شیرین، سبزه، ایستاده است. این آب نمودگار روح است. چه مرکب عشق روح است. این مینتازد یکی از مجالس رنگی نسخه منصور غنچه نظامی است که در موزه متروپولیتان، در نیویورک، نگهداری می‌شود. تاریخ کتاب نسخه طاهره ۹۴۱ ه. ق. است. برای توضیح بیشتر درباره این نسخه بنگرید به:

Mirror of the Invisible World, p. Chelkowskii, et al. N.Y., 1975

خوانندگان مشنوق خسرو و شیرین که زیباترین و دلنشین‌ترین اثر حکیم نظامی و یکی از شاهکارهای عشی در زبان فارسی است صفحه اولین دیدار قهرمانان داستان یعنی خسرو و شیرین را به یاد دارند. این صفحه دل‌انگیز و فراموش نشدنی، صحنه‌ای که در آن شیرین برای آب تنی به چشمه رفته و خسرو از بالای تپه‌ای او را نگاه میکند، در عین زیبایی و لطافت یکی از عمیق‌ترین و پرمعنی‌ترین حوادث داستان است. موضوع اصلی این صحنه دیدار یا نظر است، نظری که خسرو و شیرین اولین بار به یکدیگر می‌افکنند و بر اثر آن دل به هم می‌سپارند. نظر بطور کلی یکی از مسائلی مهم عشق است و عشق موضوعی است که نویسندگان و شعرا درباره آن آثار متعددی تألیف کرده‌اند. بعضی از این آثار نسبتاً جنبه علمی دارد و عشق به عنوان یک موضوع علمی در آنها مورد بررسی قرار گرفته است. کتابهایی چون طوق الحماة ابن حزم اندلسی (ف ۴۵۶) و دم الهوی ابن جوزی (ف ۵۹۷) و روضة المحبین ابن قیم الجوزیه (ف ۷۵۱) که همه به عربی است از مهم‌ترین آثاری است که از این لحاظ



مقاله شیرین در چشمه، از جمله مقالات تحقیقی ارائه شده به کنگره بزرگداشت حکیم نظامی در شهر تبریز بود. این مقاله که توسط دوست ارجمند و استاد گرامی جناب آقای دکتر نصرالله پورجوادی به رشته تحریر درآمده است واکنشهای متفاوتی را در میان مجامع فرهنگی داخلی و خارج از کشور موجب شد برخی وصف مقاله را صرفاً از طریق دوستانشان شنیده بودند، برخی از طریق شایعه و برخی هم بصورت ناقص آنرا مطالعه کرده و تعدادی هم مقاله را بصورت کامل خوانده بودند. ضمن تشکر از جناب آقای دکتر پورجوادی، مقاله تحقیقی ایشان بطور کامل در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌گیرد به این امید که با مطالعه آن خود منشاء قضاوت درباره این نوشته شوند.

شیرین در چشمه

اصل همه عاشقی ز دیدار افتد
چون دیده بدید آنگهی کار افتد
(سوانح، احمد غزالی)

نصر الله پورجوادی

درباره عشق تألیف شده است. در این آثار از مسائل مختلف عشق یا محبت، مثلاً مسأله دیدار عاشق و معشوق با یکدیگر، فراق یا جدایی آنها، رقیب، غیرت، ناز معشوق و نیاز عاشق، نامه نگاری عاشق و معشوق و گفتگوی ایشان با هم، وصال و سرانجام مرگ آنها سخن به میان آمده است. بعضی از آثار نیز از دیدگاه فلسفی نوشته شده است، مانند «رساله العشق» ابن سینا و «رساله فی ماهیه العشق» در رسائل اخوان الصفا. بعضی نیز از دیدگاه عرفانی نوشته شده است، مانند کتاب عطف الالاف للمألوف علی اللام المعطوف از ابوالحسن دینلی (ف ۳۷۱) و مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار القیوب از ابن دیراع (ف ۶۹۶). اما فارسی زبانان بحث عشق را به شیوه ادبی و تا حدودی از دیدگاه عرفانی در ضمن حکایتهای عشقی به نظم درآورده‌اند و مسائل آن را ضمن حکایات و به صورت غیر انتزاعی مطرح ساخته‌اند. بهترین نمونه این قبیل آثار منظوم مشنوق خسرو و شیرین نظامی است.^۱

در این مشنوق، نظامی تقریباً همه مسائلی را که نظریه

پردازان عشق، از جمله ابن حزم و ابن قیم، در کتابهای خود مطرح کرده‌اند به شیوه‌ای شاعرانه از راه تمثیل و حکایت پردازای به میان آورده است و در ضمن این تمثیلات به معانی دقیقی اشاره کرده است. بعضی از این معانی نیز کاملاً جنبه فلسفی و عرفانی دارد و می‌توان بیان دیگری از آنها را در رسائل و کتابهای فلسفی و عرفانی مشاهده کرد. دیدار خسرو و شیرین در چشمه نیز یکی از حوادث این داستان است که دقیقاً به مسأله نظر و بخصوص نظر اول که موجب عاشقی هر دو قهرمان می‌گردد مربوط می‌شود. نظامی در ابیاتی که در وصف این صحنه سروده است به چند نکته عمیق و دقیق فلسفی و عرفانی اشاره و نظر خود را درباره این مسأله مهم بیان کرده است.

در این مقاله ما سعی خواهیم کرد پاره‌ای از این نکات مهم را از راه تحلیل ابیات نظامی بررسی کنیم. این نکات در واقع معنایی است که بسیاری از شعرای دیگر نیز در داستانهای عشقی، در وصفی که از صحنه دیدار عاشق و معشوق کرده‌اند، در نظر داشته‌اند. مثلاً

فخرالدین اسعد گرگانی که یکی از نخستین شعرایی است که موضوع عشق و مسائل آنرا در مثنوی ویس و رامین مطرح کرده است به بعضی از همین نکات اشاره کرده است. به همین دلیل، مقایسه ابیات نظامی و گرگانی در وصف صحنه دیدار میتواند به روشن شدن مبانی مورد نظر کمک کند. بنابراین پیش از اینکه ما به سراغ شیرین در چشمه برویم، بهتر است پرده از عمارت ویس برگزیم و صحنه دیدار او را در داستان فخرالدین گرگانی اثر نظر بگذاریم.

(۲)

اولین نظر عاشق به معشوق در هر داستان عاشقانه حادثه‌ای است مهیج و فراموش نشدنی. در حقیقت لحظه‌ای که چشم عاشق به معشوق می افتد لحظه‌ای است که یک انقلاب عظیم در درون عاشق آغاز می شود، و شاعر سعی میکند تا جایی که می تواند این لحظه و این حادثه را در داستان خود برجسته نماید. پیدایش این حادثه غالباً ناگهانی است و دور از انتظار. در واقع این حادثه نفخ عطفی است در حیات درونی عاشق، بطوری که سرگذشت او را می توان به دو مرحله پیش و پس از نظر تقسیم کرد. این تحول درونی را فخرالدین اسعد در داستان خود به بهترین نحو در عالم خارج مجسم نموده است.

ویس در عمارت نشسته و حجابهایی او را پوشانده است. رامین در صحنه حضور دارد، ولی قادر نیست او را ببیند. از قضا پاد شیدای میزود و آرامش را بهم می زند. پردهای عمارت بالا می رود و رامین در یک لحظه موفق می شود که جمال ویس را مشاهده کند. با همین یک نگاه است که رامین متقلب میشود و دل از کف میدهد.

چوننگ آمد فضای آسمانی
 که بر رامین سرآمد شادمانی
 ز عشق اندر دلش آتش فرورد
 بر آتش عقل و صبرش را بسوزد
 برآمد تند بادی نو بهاری
 یگایک پرده بر بود از عمارت

تصویر دیگری از شیرین در چشمه. رنگ آب چشمه در این مینیاتور نیز سیاه است، و چشمه نودگار چشمه حیات است. در بالای چشمه درخت باشکوه عشق است. اسب شیرین نمودگار روح است و سبزه زاری که در آن می چرد نمودگار عالم ارواح. چشمه در میان گلشن است و این گلشن خود نمودگار بهشت برین است، جایی که مؤمنان در آخرت به لقاء وجه الله خواهند رسید. شیرین ماهی است که در شب بدر بوضوح رویت می شود. خسرو در حالیکه سرخم کرده (مؤمنان در هنگام رویت محبوب الهی به سجده می افتند) و انگشت تجر به دهان گرفته است، به مشاهده محبوب می پردازد. این صحنه که مربوط به «نظر نخستین» است همچنین می تواند نمودگار مشاهده محبوب الهی در روز میثاق و عهدالست باشد. (اولین بیت از ابیات دو گانه بالای تابلو الحالی است.)

این مینیاتور یکی از مجالس نسخه مصور خمسه است، متعلق به موزه بریتانیا (Or.). (2216). این نقاشی احتمالاً یکی از آثار آقامیرک است.

نوگفتی گزنیام آهخته شد تیغ
 و با خورشید بیرون آمد از میغ

رخ و یسه پدید آمد ز برده

دل رامین شد از دیدنش برده

فخرالدین در اینجا میخواهد به یک تحول درونی در وجود رامین اشاره کند، تحولی که بر اثر آن آتشی در دل رامین افروخته می شود و عقل و صبر او را می سوزاند. این تحول درونی و روحی بر اثر یک دگرگونی بیرونی، حادثه‌ای در طبیعت، صورت می گیرد. در واقع فضایی که از آسمان فرود می آید، ابتدا در عالم خارج ظاهر میشود و سپس به درون شخص می رسد. آرامش و صبر و قرار رامین پیش از نگاه، متناظر با آرامشی است که پیش از وزش باد بر محیط اطراف او حاکم است. باد حاصل حکم قضاست در جهان بیرونی و برهم زننده آرامش است. همین وظیفه را «نظر» در عالم درونی به عهده می گرد، نظری که رامین به ویس می افکند همانند باد حاصل حکم قضاست در عالم درونی. یا این نظر است که رامین صبر

و قرار از کف میدهد.

فخرالدین برای اینکه مراحل این تحول درونی را وصف کند به چندین تمثیل متوسل می شود و با هر یک از این تمثیلهای به یکی از دقیق عشق اشاره می کند. یکی از این تمثیلهای تیغ است و بیرون آمدن آن از نیام. روی ویس تا زمانی که در پس پرده محجوب است تبعی است در نیام و چون نمایان شود تیغ از نیام بیرون می آید و قصد هلاک عاشق می کند.

روی معشوق همچنین به خورشید مانند شده است، خورشیدی که در پس ابر است. نظر عاشق به معشوق عین آگاهی و علم است. عاشقی زمینی تحقق می یابد که خورشید از پس ابر بیرون آید و جمال معشوق متجلی شود. در مورد ورود نگاه یا نظر از راه دیدن به دل، فخرالدین از تمثیل دیگری استفاده می کند، نظر رامین تیری است که از کمان معشوق رها می شود و بر دل او فرود می آید.^۲

کجا چون دید رامین روی آن ماه

تسوگفتی خورد بر دل تیر ناگاه



شیرین نمودگار
 بر تال جامع

صحنه اوئیس دیدار خسرو و شیرین با یکدیگر در مثنوی نظامی یکی از مفصلترین و عمیقترین بخشهای این کتاب است و نه تنها از صحنه مشابهی که فخرالدین گرگانی از دیدار رامین و ویس را ترسیم کرده پرمعنی تر است بلکه در میان همه مثنویهای عاشقانه زبان فارسی، حتی مثنویهای دیگری که درباره عشق خسرو و شیرین سروده شده است، همشایی ندارد. در حقیقت نظامی در ضمن این حادثه و مقدمات آن مسأله نظر، بخصوص نظر او، را به نحوی دقیق و در عین حال دل انگیز مطرح کرده است.^۵

این حادثه نیز تصادفی و غیر منتظر رخ می‌دهد. خسرو که مانند رامین شاهزاده‌ای است جوان و در جستجوی

رامین تا این لحظه سوار بر اسب است. همینکه تیونگاه بر دل او اصابت می‌کند از اسب سرنگون می‌شود و به خاک می‌افتد.

زبشت اسب گه بیکر بیفتاد

چو برگی کز درختش بفسکند باد
سرنگون شدن رامین از اسب در حقیقت جلوه بیرونی دگرگونی روحی اوست. این دگرگونی خود آغاز یک مرحله جدید در حیات درونی و بیرونی رامین است. با این نگاه رامین عاشق شده است. فخرالدین برای اینکه نسبت این نگاه را با عشق بیان کند از تمثیل دیگری استفاده می‌کند. عشق درختی است که از زمین دل عاشق خواهد روید، و اولین نگاه عاشق به معشوق به منزله بذر این درخت است که در دل عاشق کاشته می‌شود.^۶

ز راه دیده شمس عشقش فرودل

از آن بستد به یک دیدار از او دل

درخت عاشقی زبست از روانی

ولیکن گشت روشن دیدگانش
نظر اول عاشق به معشوق لحظه‌ای است که یک انقلاب درونی در عاشق پدید می‌آورد و همان طور که دیدیم این انقلاب درونی خود به دنبال یک حادثه خارجی (ورزش باد شدید و کشف حجاب از معشوق) صورت می‌گیرد. این تحول طبیعی و روحی در خود داستان نیز منعکس می‌شود. شاعر تا اینجا چگونگی پدید آمدن عشق را بیان کرد. از این به بعد مرحله دیگری آغاز می‌شود. بذری که در دل عاشق کاشته شده است باید رشد کند و بتدریج درختی برونند گردد. چگونگی رشد این بذر و مراحل گوناگونی که طی خواهد کرد در ضمن حوادثی که پس از این برای عاشق و معشوق پیش می‌آید شرح داده خواهد شد. بنابر این، لحظه دیدار نخستین، نقطه عطفی است در داستان ویس و رامین.

صحنه دیدار عاشق و معشوق در ویس و رامین هر چند صحنه‌ای است مختص این داستان و کاملاً مرتبط با حوادثی که قبل و بعد از این حادثه روی می‌دهد، جنبه تمثیلی دارد. این صحنه، چنانکه ملاحظه کردیم به منظور بیان مسأله «نظر» عاشق به معشوق آفریده شده است و شاعر خواسته است با استفاده از آن معانی خاصی را در «نظریه عشق» مطرح سازد. خلاصه مطلب این است که علت عشق «نظر» یا «دیدن» است. و عشق بیرون از اختیار عاشق است. قضای الهی است. و «نظر» به منزله وسیله‌ای است که تمخض جمال با آن در زمین دل عاشق کاشته می‌شود تا درخت عشق از آن بروید. همین مطلب است که نظامی سعی کرده است در خسرو و شیرین با استفاده از یک حادثه مشابه بیان کند.

تن تنها ز نزدیک غلامان

سوی آن مرغزار آمد خرامان

در میان مرغزار چشم خسرو به چشمه‌ای می‌افتد.

طوافی زد در آن فیروزه گلشن

میان گلشن آبی دید روشن

ناگهان چشمش به دختری می‌افتد که در آب دریا

شستوی خوبش است.

ز هر سو کرد بر عادت نگاهمی

نظر ناگه در افتادش به ماهی

عروسی دید چون ماهی مهیا

که باشد جای آن مه بر نرنا

این عروس ماه پیکر کسی جز محبوب خسرو، شیرین

نیست، هر چند که خسرو هنوز از هویت او باخبر نیست.



معشوق نادیده خود از بیم گوشمال پدر شهر خود را ترک گفته و به سوی آرمن زمین شتافته است. پس از چندی در میان راه توقف میکند. علت این توقف سستی کردن اسب او و همراهان اوست. شاهزاده به غلامان خود فرمان می‌دهد تا در نقطه‌ای منزل کنند و در حالی که غلامانش به علوفه دادن سگوراک مشغول گشته‌اند، از ایشان جدا می‌شود و بدون اینکه مقصد خاصی داشته باشد به تفرج در اطراف می‌پردازد. مرغزاری در آن حوالی است و خسرو

چگونگی آمدن شیرین به این محل رفتن او را به درون آب، نظامی قبلاً به تفصیل شرح داده است. دختر جوان پیش از این در دیار خود صورت نقاشی شده خسرو را دیده و وصف جمال او را از زبان فرستاده شاهزاده، یعنی شاپور، شنیده و خاطرخواه او شده و برای رسیدن به محبوب خود و دیدن او، ندیمان خویش را در شهر و دیار خود گذاشته و سوار بر اسب شده و تک و تنها سر به صحرا نهاده است. از قضا هنگام سپیده دم به همین مرغزار و چشمه آب

رسیده و برای اینکه غبار راه از تن بشوید و رنج راه از اندام خسته خویش برگردد، از اسب فرود آمده و جامه از تن به درآورده و پرندهی نیلگون بر میان بسته و در آب رفته است. در همین هنگام است که خسرو از قضا به این نقطه می‌رسد و چشم نظر بازش به اومی افتد. خسرو با دیدن بدایه عریان شیرین در آب سخت آشفته می‌شود.

جولخنی دیدد از آن دیدن خطر دید

که بیش آشفته شد تا بیشتر دیدد
شاهزاده جوان نمی‌داند که ماهی که او را چنین آشفته کرده است همان دخترتی است که وصف جمال او را قبلاً از زبان شاپور شنیده است. او حتی هنوز چهره شیرین را ندیده است. در داستان ویس و رامین، نگاه رامین مستقماً به روی ویس می‌افتد، ولی در اینجا نظامی نظر خسرو ابتدا بر پیکر شیرین می‌افتد، و این خود یکی از دقایق ساه نظر است که شاعر حکیم بدان اشاره کرده است. خسرو هر چه بیشتر به این منظر نگاه میکند آشفته‌تر می‌شود، ولی با این حال چشم از آن بر نمی‌دارد. شیرین در آب گیسوی خود را گشوده و شانه میزند. در واقع روی او در پی گیسوی او پنهان است. نه خسرو روی شیرین را می‌بیند و نه شیرین از حضور شاهزاده در آنجا با خبر است. آن ناگهان اتفاقی مهم رخ می‌دهد. شیرین در یک لحظه گیسوی خود را کنار می‌زند و چشمش به خسرو می‌افتد.

سمنبر غافل از نظاره شاه

که سنبلی بسته بد بر نرگش راه
جوماه آمد بیرون از ابرم شگین
به شاهنشاه درآمد چشم شیرین^۷
خسرو و شیرین بدین ترتیب در یک لحظه یکدیگر را می‌بینند، چشم در چشم. شیرین با دیدن خسرو از شرم به خود می‌لرزد.

ز شرم چشم او در چشمه آب

همی لرزید چون در چشمه مهتاب
ویس درنگ روی خود را باز با گیسوی خود
بپوشاند.

جز این چاره ندید آن چشمه قند

که گیسورا چو شب بر مه پرا کند
غیبر افشانند بر ماه شب افروز

به شب خورشید می‌پوشید در روز
نقاند چشم خسرو به شیرین و شیرین به خسرو نکته
بمی‌است. در داستان ویس و رامین، شاعر فقط از نظر رامین به روی ویس سخن گفت. در آن صحنه سخن تنها بر معاشق شدن رامین بود و شاعر می‌خواست فقط علت عشق او را بیان کند. ولی در صحنه‌ای که نظامی ترسیم کرده است شاعر هم می‌خواهد اولاً از عاشقی خسرو

سخن گوید و هم به عاشق شدن شیرین اشاره کند و لذا از نظری که هر دو به هم می‌افتند یاد می‌کند.

پس از اینکه شیرین چهره خود را با گیسوی خود می‌پوشاند بی‌درنگ از آب بیرون می‌آید و خسرو نیز از روی جوانمردی نظر خود را به نقطه‌ای دیگر می‌دوزد. شیرین از همین فرصت استفاده می‌کند و لباس می‌پوشد و بر پشت اسب می‌نشیند و از آن محل دور می‌شود و بدین ترتیب جریان اولین ملاقات شیرین و خسرو خاتمه می‌پذیرد.

(۴)

گزارش اولین برخورد خسرو و شیرین را در داستان نظامی به اجمال نقل کردیم، ولی این حادثه را خود نظامی نسبتاً بتفصیل شرح داده و در ضمن آن لغاتی را درباره عشق و بخصوص سبب عاشقی و مسأله نظر و روانشناسی عاشق ذکر کرده است. یکی از این نکات این است که دیدار شیرین نیز همانند کشف حجاب ویس و نظر رامین کاملاً تصادفی و غیر منتظر است. خسرو هر چند که شهر خود را به قصد دیدن شیرین ترک گفته است،^۸ انتظار دیدن او را در این مرغزار و در چشمه آب ندارد، و حتی وقتی شیرین را می‌بیند از هوش او با خبر نیست. حادثه تصادفی است، ولی تصادفی بودن آن از نظر نگاه خلق است. به حکم قضاست که اسبان در این منزل سستی می‌کنند^۹ و دست قضاست که خسرو را به طرف چشمه می‌برد. همانطور که دست قضا شیرین را به آنجا آورده است. نتیجه این دیدار عشق است. دست قضا شیرین و خسرو را به هم نزدیک کرده، حجاب را از چهره شیرین برداشته و خسرو توانسته است روی او را ببیند و در دام عشق افتد. پس عشق و عاشقی امری است مقدر و بیرون از اختیار عاشق.

نکته دیگری که باید بدان توجه کرد محل وقوع این حادثه است. این حادثه در فضای باز رخ می‌دهد، یعنی در زیر آسمان، جایی که حکم قضا می‌تواند بدون مانع فرود آید. این معنی را در داستانهای عاشقانه دیگر نیز می‌توان ملاحظه کرد.^{۱۰}

محل اولین دیدار معمولاً مرغزار یا گلشنی است، و این می‌تواند نمودگار بهشت و عالم مینو باشد. در بعضی از داستانها، عاشق در زیر درختی می‌ایستد و این درخت می‌تواند نمودگار درخت عشق باشد که قرار است در دل او بروید. معشوق نیز گاه پرده هودج او را پوشانده است. اما در داستان نظامی، شیرین در چشمه آب است. و این چشمه می‌تواند نمودگار حیات باشد، چنانکه نظامی خود بدان اشاره کرده است.

پس دید آمد چو مینو مرغزاری

در او چون آب حیوان چشمه ساری
دیدن روی معشوق در چشمه آب از لحاظ فلسفی

و بحث شناسایی نکته بسیار مهمی است. این تجربه یادآور تجربه فیلسوف یا حکیم در تمثیل غار در جمهوری افلاطون است. فیلسوف وقتی غار عالم محسوس را پشت سر می‌گذارد و به فضای باز عالم عقل، قدم می‌گذارد جمال آفتاب حقیقت را بار اول در آب می‌بیند، چه مشاهده آفتاب بی واسطه در نظر اول میسر نیست. فیلسوف فقط می‌تواند صورت خیالی یا پیکر حقیقت را در محلی شفاف ببیند. به تعبیر حکمای اشراقی و عرفای مسلمان، فیلسوف یا حکیم در این مرتبه در عالم مثال یا خیال است. تمثیل افلاطون تمثیلی است فلسفی، و تعبیر و رمزها نیز همه جنبه فلسفی دارند. چیزی که فیلسوف به دنبال آن است حقیقت است و مظهر حقیقت آفتاب است. اما داستان نظامی داستانی است عاشقانه و نظامی شاعر است و تعبیر او نیز جنبه شاعرانه دارد. زبان او زبان عشق است. به همین دلیل، چیزی که عاشق در جستجوی آن است حسن است، و مظهر حسن، ماه. و لذا شاعر، شیرین را ماهی می‌خواند که جای اصلی آن در آسمان است^{۱۱} و جان عکس آن در آب افتاده است. وقتی شیرین از نظر ناپدید می‌شود، خسرو به جای اینکه در زمین او را جستجو کند به بالا نگاه می‌کند.

گهسی سوی درختی دید گساح

که گویی مرغ شد پرید بر شاخ
و سپس به سر چشمه می‌رود و گمشده خود را در آب می‌جوید.

گهسی دیده به آب چشمه می‌شست

چوماهی ماه را در آب می‌جست
یکی از عمیق‌ترین معانی که نظامی در ضمن این حادثه بدان اشاره کرده است چیزی است که منظور نظر خسرو واقع می‌شود. همانطور که ملاحظه کردیم، خسرو ابتدا بدن شیرین را می‌بیند و پس از آن روی او را. دیدن شیرین و حجابی که نیمه پایین بدن او را پوشانده است و رمزی نهفته است که توضیح آن اهمیت و عمق معنای این صحنه را برای ما روشن‌تر می‌کند.

شیرین جامه خود را از تن بیرون کرده و پرندهی نیلگون یا آسمان گون بر میان بسته است.

پرندهی آسمان گون بر میان زد

شد اندر آب و آتش در جهان زد^{۱۲}
در جای دیگر شاعر نقطه این پوشش را با دقت بیشتر معلوم کرده است. وقتی خسرو در چشمه نگاه می‌کند، شیرین را همچون گلی می‌بیند که ساقه آن در آب فرورفته و خود آن روی آب نشسته است.

در آب نیلگون چون گل نشسته

پرندهی نیلگون تا ناف بسته^{۱۳}
بنابر این، خسرو فقط نیمه بالایی بدن شیرین را



می بینند از ناف به بالا را. نکته ای که نظامی در اینجا بدان اشاره کرده است پاسخی است به مسأله ای مهم و عمیق در اصطلاحات شعر عاشقانه و صوفیانه زبان فارسی، بخصوص غزلیات. همان طور که می دانیم شاعران ما در مقام عاشقی وقتی معشوق را مشاهده می کنند معمولاً اعضای فوقانی بدن او را می بینند و به ندرت از ران و ساق و پای معشوق سخن می گویند^{۱۲}. الفاظ اصطلاحاتی هم که در شعر صوفیانه مربوط به بدن معشوق است شامل اعضای فوقانی است. علت این انتخاب برای وصف معشوق بی شک جنبه اخلاقی دارد. اما در عین حال این علت جنبه های عرفانی و فلسفی (یا مابعدالطبیعی) هم دارد. این جنبه های عرفانی و فلسفی را از راه تحلیل یکی از نکات دقیقی که نظامی در وصف شیرین در چشمه بدان اشاره کرده است می توان تا حدودی شناخت. در واقع نظامی در وصف اعضای شیرین^{۱۱} حد این دودسته از اعضا را کاملاً در نظر می گیرد، و همین نکته است که ماهیت اعضای فوقانی و تحتانی را بطور کلی تا حدودی برای ما روشن می سازد. نقطه فاصل و مرز میان این دو قسمت بدن معشوق ناف است، و علت اینکه نظامی

و شاعران دیگر، فقط اعضای فوقانی را در نظر داشته اند رمزی است که در این نقطه نهفته است. ناف جایی است که دو قسمت از بدن را از هم جدا می سازد. این نقطه نمودگار (سمبل) دو نشأه است، یکی نشأه جنینی و دیگر نشأه دنیوی. نقطه ناف یادگار نشأه جنینی انسان است، حیاتی که انسان پیش از ورود به عالم دنیا داشته است. همین نقطه خود رمز دونوع زندگانی است، یکی زندگانی معنوی و ملکوتی و دیگر زندگانی دنیوی و مملکی. ساحت عشق که مقام ولایت است ساحتی است و برای ساحت ملک و عالم محسوس. از ناف به بالا، نمودگار ساحت مقدس و حیات معنوی و ملکوتی است و از ناف به پائین نمودگار عالم محسوس و جسمانی و شهوانی و حیات دنیوی است.^{۱۳}

حکایت نظامی حکایت عشق است، و نخستین تجربه عاشق نیز شهود معانی در ساحت عشق و در عالم ملکوت و مثال است. عاشق در این ساحت عالم جسمانی را پشت سر گذاشته و از اسارت نفس و شهوت رهایی یافته است. او به مرغزار عالم جان قدم گذاشته و به شاهد قدسی در چشمه حیات معنوی نظر دوخته است. در این عالم و در این حیات چیزی که منظور نظر او واقع می شود اعضای است که نمودگار معانی ملکوتی و معنوی است و این اعضا هم در نیمه بالایی بدن معشوق یعنی از ناف به بالا است. اعضای که عاشق در بدایت امر، پس از ورود به عالم پاک و معنوی، مشاهده میکند سینه و دوش و دست و گردن و سر و زلف است. این اعضا را عاشق در چشمه آب می بیند، یعنی صورت مرآت آنها را مشاهده میکند. در مرحله بعد، وقتی حجاب زلف به کنار می رود، عاشق موفق می شود که چهره معشوق و اعضای روی او یعنی خد و خال و لب و دهان و پیشانی و ابرو و واژه همه مهمتر چشم او را ببیند. خسرو در تمام مدتی که به مشاهده مشغول است مجال دیدن نیمه پایین بدن شیرین را پیدا نمی کند. یک علت آن این است که این اعضا در عمق آب است، و زمانی هم که شیرین از آب بیرون می آید، روی خسرو به جانب دیگری معطوف شده است. روی گردانیدن خسرو البته جنبه اخلاقی قضیه است. اما صرف نظر از این، مانع دیگری هست که نمی گذارد چشم خسرو به اعضای دیگر بدن شیرین بیفتد. شیرین پیش از این که به چشمه برود، حریری تیلگون به میان بسته است. جنبه معنوی و عرفانی قضیه در معنای رمزی همین پوشش است. رنگ این پرند ماهیت آن را بیان می کند. نظامی این پرند را یکبار تیلگون و بار دیگر آسمان گون خوانده است. پس حجابی که پایین بدن معشوق را می پوشاند آسمانی و معنوی است. این پرند اگر چه پوشش و حجاب است، با قبایی

که اندام شیرین را می پوشاند فرق دارد. قبا ضخیم و زینتی است، و این قبا را شیرین قبلاً از تن بیرون کرده است. حجاب جسمانی از معشوق برداشته شده است. شیرین حجاب دیگری اختیار کرده است که لطیف و آسمانی است.

معنای رمزی ناف که حد فاصل میان نیمه های بالایی و پائینی بدن شیرین است و همچنین معنای رمزی حجابی که پایین بدن او را پوشانده است جنبه عرفانی و فلسفی یا مابعدالطبیعی علت پوشیده ماندن اعضای تحتانی بدن شیرین را تبیین میکند. در اینجا شیرین به عنوان معشوق و خسرو به عنوان عاشق در نظر گرفته شده اند. این معنای را به طور کلی می توان علت توجه شاعران، بخصوص شاعران عارف، به اعضای فوقانی و وصف این اعضا در اشعار ایشان دانست. و اما اعضای فوقانی بدن معشوق نیز که منظور نظر عاشق واقع می شوند همه در یک مرتبه نیستند و عاشق نمی تواند همه آنها را در یک نگاه ببیند. در واقع مشاهده این اعضا نیز در چند مرحله (در داستان خسرو و شیرین نظامی در دو مرحله) انجام می گیرد و این به دلیل حجاب دیگری است که در بدایت امر در میان عاشق و معشوق حایل می شود. بررسی معنای این حجاب در داستان خسرو و شیرین کمک می کند تا ما یک قدم دیگر به معنای عرفانی و رمزی اعضای فوقانی بدن معشوق نزدیکتر شویم.

خسرو وقتی ابتدا شیرین را در چشمه مشاهده میکند فقط بعضی از اعضای او را می بیند. روی شیرین و بخصوص چشمان او در این مرحله دیده نمی شود. علت آن این است که روی شیرین در حجاب است و این حجاب گیسوی خود اوست. حجاب گیسو هم با قبا و هم با پرند تیلگون فرق دارد. گیسوی شیرین هر چند که حجاب است ولی به خلاف قبا و جامه ای که او به تن داشته است، حجاب جسمانی و ضخیم و زمینی نیست. وانگهی، این حجاب با پرند تیلگون نیز که حجابی است آسمانی فرق دارد. گیسو و زلف متعلق به خود معشوق است، عرضی و عاریتی نیست. ذاتی است. کثرت و سیاهی این حجاب از خود معشوق است.^{۱۴} و سرانجام نیز به دست اوست که این حجاب برداشته می شود. شیرین است که خود گیسوی خویش را به کنار می زند و به دست خود ماه رخسارش را عیان می سازد. خسرو فقط نظاره گر است و در کشف این حجاب نقشی ندارد^{۱۵}. برداشتن این حجاب از رخسار شیرین نقطه اوج این حادثه است. خسرو تا این لحظه در تحریر است. مشاهده اندام شیرین البته او را سخت تحت تأثیر قرار داده و او را از چشمانش جاری نموده است. ولی دل خسرو هنوز وارد

کار ننده است. با دیدن روی شیرین است که دل خسرو به لرزه می افتد.

دل خسرو بر آن تابانده مهتاب

چنان چون زرد آمیزد به سیاه
مشاهده ماه رخسار معشوق بدین ترتیب کمال
نظرات، و این به دلیل برتری اعضای دیگر اوست. خد
و خال لب و پیشانی و چشم و ابرو عالیترین و شریفترین
اعضای بدن است و دیدار آنها نیز عاشق را به کمال
معرفت میرساند. به همین دلیل است که شاعرانی که
در عشق سخن گفته اند بیش از هر قسمت دیگر از بدن
معشوق به چهره او و اجزای آن توجه کرده اند. و اما در میان
اعضای روی، عالیترین و مهمترین عضو چشم است و به
همین دلیل آخرین مرحله از مراحل نظر نیز لحظه ای است
که چشم عاشق به چشم معشوق می افتد. چشم معشوق در
حکمت معنوی شعر فارسی متضمن عمیقترین معانی
و نکاتی است که شعرا درباره صفات معشوق از یک سو
و حالات عاشق از سوی دیگر بیان کرده اند. نکته ای که
در چشم معشوق است این است که این عضو را همین
عضو در عاشق درک میکند. چشم عاشق دریچه ای است
که نظر از آن وارد دل می شود. در تمام مراحل نظر، چشم
عاشق فعالیت دارد. تا زمانی که چشم عاشق به چشم
معشوق افتاد، معشوق هم در فعل نظر سهیم می شود. در
این لحظه، نظر تنها متعلق به عاشق نیست. عاشق
و معشوق هر دو ناظر یکدیگرند و هر دو منظور یکدیگر. در
واقع، در این لحظه، که نقطه اوج و کمال نظر است،
تحدای میان عاشق و معشوق دست میدهد. تخم عشق نیز
با همین اتحاد و یگانگی در زمین دل عاشق کاشته
می شود. و از آنجا که عاشق و معشوق در یک کار شرکت
دارند، این عشق هم در عاشق ایجاد می شود و هم در
معشوق. به عبارت دیگر، در این لحظه عاشق معشوق
است و معشوق عاشق.

در لحظه ای که چشم خسرو به چشم شیرین می افتد
همین حال در هر دو پدید می آید. خسرو به کمال نظر
میرسد و دل او پذیرای تخم عشق می گردد. در عین حال،
شیرین نیز از پرتو نظری که به چشم خسرو می افکند
گرفتار عشق او می شود. این نگاه اولین نگاه مستقیم
و بی واسطه شیرین به خسرو است. او نیز پیش از این
مراحلی از مراحل نظر را پیموده، و اوصاف جمال خسرو را
از راه تما و ویری که شایو برایش کشیده است شناخته.
اما نظر کامل و بی واسطه به روی خسرو به خصوص به
چشم او زمانی دست می دهد که خود حجاب گیسو را کنار
می زند و روی خود را به خسرو می نماید. بنابراین، شیرین
که تا این لحظه فقط نقش معشوق را داشت، خود نقش

عاشق را هم پیدا می کند. و خسرو نیز که تا این لحظه فقط
در نقش عاشق بود، نقش معشوق را هم پیدا می کند. به
همین جهت است که نظامی از این حیث که هر دو
عاشقند آنها را مبتلای رنج و سختی عشق معرفی
می کند.^{۱۸}

دو گل بین کزد و چشمه خار دیدند

دو تشنه گزند و آب آزار دیدند
هم آن را روز اول چشمه زد راه
هم این را چشمه ای افتاده در راه
همانگونه که چشمه راه خسرو را زده است، شیرین
نیز از چشمه دیدار به چاه عشق فرو افتاده است. نظامی
در این قسمت از داستان سعی می کند که دوگانگی نقش

خود در جستجوی معشوق است. پس از آن، شاعر نقش
معشوق را به وی می دهد و او را به چشمه می برد. در همین
حالت هم باز شاعر به نقش عاشقی او اشاره می کند.
نظامی خواننده را به عمق ضمیر شیرین می برد و احساس
او را به وی نشان می دهد. شیرین گرچه در تمام مدت
مواظب است که مبادا چشم کسی به وی بیفتد، در کنته
ضمیرش گویی میداند که حادثه ای برایش پیش خواهد
آمد.

مگر دانسته بود از پیش دیدن

که مهمانی نوش خواهد رسیدن
در آب چشمه سار آن شگرناب
ز بهر میهمان می ساخت جلاب



این میهمان، همانطور که ملاحظه کردیم، سرانجام
از راه می رسد و انتظار شیرین برآورده می شود. پس از اینکه
چشمش به چشم خسرو می افتد، حقیقت عاشقی در وجود
او تحقق می یابد و وقتی از آب بیرون می آید صرفاً معشوق
نیست. او وارد چشمه حیات شده و دلش به عشق زنده
گشته است. از این رو، وقتی نظامی به وصف حالات او

شیرین و خسرو را کاملاً برجسته نماید. و به خلاف
شاعران دیگر که معمولاً این جایجایی نقشها را به اجمال
برگزار می کنند، چندین بار خسرو را در مقام عاشقی
می نشاند و شیرین را در مقام معشوقی و باز خسرو را در
مقام معشوقی و شیرین را در مقام عاشقی. از همان ابتدا
که شیرین وارد صحنه می شود نقش عاشقی را دارد که



در بیرون از چشمه می‌پردازد، دیگر از اوصاف بدن او، یا از ظاهر او سخن نمی‌گوید. اواز باطن شیرین وحالات درونی او سخن می‌گوید، چه شیرین در اینجا عاشق است. پیش خود حدس می‌زند که شاید این شخص همان معشوقی باشد که او را جستجو می‌کرده است.

**حسابی کرد با خود کاین جوانمرد
که زد برگرد من چون چرخ ناورد
شگفت آید مرا گریار من نیست
دلم چون برد اگر دلدار من نیست**

حواشی

- ۱- برای توضیح بیشتر در این دایره رجوع کنید به مقاله نگارنده با عنوان «نظریه عشق و تحوّل شعر فارسی» در معارف، دوره ششم، شماره ۳، آذر-اسفند ۶۸، ص ۱۱۱-۱۰۵
- ۲- این ابیات و ابیات دیگر این داستان از ویس و رامین، به تصحیح محمدجعفر محجوب (تهران ۱۳۳۷، ص ۶۵) است.
- ۳- این تحذیرها در اشعار عاشقانه فارسی فراوان به کار برده است. مثلاً احمد غزالی در سوانح (فصل ۲۰) می‌گوید: «تبرکی که از کمان ابادت معشوق رود چون قله تویی تو آمد گوخواه تبر جفا باش وخواه تبر وفا» ویس این ابیات را می‌آورد.
- یک تیسرین نام من و ترکش سرکش
وانگه یک کمان سخت خویش اندرکش
گر هیچ نشانه خواهی اینک دل من
از نوزدن سخت وز من آفسی خوش
حافظ نیز در غزلیش به همین مضمون اشاره کرده می‌گوید:
تبر عاشق کش ندانم برد دل حافظ که زد
اینقدر دلم که از شمع ترش خون می‌چکد
- ۴- در رسائل اخوان اللف که قبل از منتهوی ویس و رامین تألیف شده است، عشق به درختی مانند شده است که بدر آن نظر است:

واعلم یا اخي ان مبدأ العشق اوله نظرة اول التفات نحو شخص من الاشخاص، فيكون مثلها كقشبة زرع، و غصن غرس او نطفة سفطت في رحم بشر. وتكون باقي النظرات واللحقات بسنفة مادة نصب الی هناك وتنبأ ونسب علی ممر الايام الی ان تصیر شجرة او جنساً (رسائل اخوان الصفا: «في ماهية العشق» ج ۳، بیروت [بی تا]، ص ۴-۲۷۳).

- احمد غزالی نیز این تمثیل را در سوانح بکار برده است. در یک جا می‌گوید: «گاه روح عشق را چون زمین بود تا شجره عشق از او برود» (سوانح، فصل ۳) و در جای دیگر می‌رساید:

درخت عشق همی روید از میان دل
چو آب بآیدش از دیدگان فروریزم
و باز جای دیگر می‌نویسد: «بدایت عشق آن است که نخم جمان از دست مشاهده در زمین خلوت دل افگند» (سوانح، فصل ۱۶ و ۲۱). (بیتی که در پیشانی این مقاله نقل کرده‌ایم دنباله جمله اخیر در فصل ۲۱ است).
- ۵- در اینجا ما از متن خسرو و شیرین نظامی، به تصحیح وحد دستگردی (تهران، ۱۳۱۳)، استفاده کرده‌ایم.
- ۶- این بیت و ابیات بعدی در خسرو و شیرین (چاپ دستگردی)، صفحه ۸۰ به بعد است.

حتی در راه به این فکر می‌افتد که برگردد و از اوسؤال کند، ولی نه هنوز زود است.

**مرا به کز درون پرده ببیند
که بر بی پردگان گرد می‌نشیند
هنوز از پرده بیرون نیست این کار
ز پرده چون برون آیم بی‌کبار
در نظر او، کار هنوز در پرده است. خسرو و شیرین از هویت یکدیگر مطلع نیستند. در همه مراحل، معرفت خسرو و شیرین به یکدیگر همراه ظن است. و این ظن**

۷- همان، ص ۸۲.

۸- (افشار انباشان در راه شد ست)

در آن منزل که آن نه موی می‌شد (ص ۸۰).

نظامی گریبختن خسرو و حوادث بعدی داستان را صریحاً از «بازیهای تقدیر» خواننده است (بنگریه به صفحه ۷۹، بیت ۲۷۱)

۹- همانطور که در داستان ویس و رامین ملاحظه کردیم، رامین ویس را در قضای باز و در زیورستان می‌بیند. در داستان بیژن و منیژه در شاهنامه فردوسی، بیژن به مرغزاری می‌رود و منیژه را در آنجا می‌بیند. دیدار ناگهانی و غیرمنتظره در این داستان برای منتهوی پیش می‌آید. اوست که ناگهان چشمش به بیژن می‌افتد که در زیر درخت ایستاده است و با همین نگاه منیژه عاشق می‌شود. در داستان یوسف و زلیخا جاسی نیز، زلیخا یوسف را اولین بار در صحرا می‌بیند (هفت اورنگ، عبد الرحمن جامی، یوسف و زلیخا، به تصحیح مدرس گیلانی، تهران ۱۳۳۷، ص ۶۱-۶۶). در داستان گلچ و هرمز در خسرونامه منسوب به عطارد (به تصحیح سهیلی خوانساری، ۱۳۳۹، ص ۵۶، بیت ۱۱۶۳) گلچ نخستین بار هرمز را در زیر درخت ببید می‌بیند.

۱۰- به نظر من نشیمن ماه در اینجا با حدیث رویت داد در آسمان و سانه رویت حدی باب ازباده نیست (برای توضیح در این باب بنگریه به سلسله مقالات نگارنده با عنوان «رویت ماه در آسمان» در نشر دانش، سال ۱۰، شماره‌های اول و دوم). جایگاه رویت نیز بهشت است. در قیامت مؤمنان در بالای بهشت می‌نشینند به لذای وجه آتد برنهند. با توجه به همین معنی است که دیدار شیرین، و بطور کلی دیدار عاشق بر معشوق در داستانهای عاشقانه، در غزلها یا گشتی می‌سوزد انجام می‌گیرد.

۱۱- خسرو و شیرین، ص ۷۷

۱۲- همان، ص ۸

۱۳- کمتر اتفاق می‌افتد که شاعری، چه عارف و صوفی مشرب باشد و چه نباشد، در مقام توصیف اعضای بدن معشوق به اعضای تحتانی ا توجه کند. میزان توجهی را که در شعر فارسی به اعضای تحتانی بدن معشوق کرده‌اند می‌تواند در کتاب انیس العشاق شرف الدین رامی (به تصحیح عباس افشار، تهران، ۱۳۲۵) اجمالاً ملاحظه کرد. شرف الدین در کتاب خود صفات اعضای بدن معشوق را، به نحوی که شعرا وصف کرده‌اند، در نوده باب شرح داده است. شازده باب به اعضای فوقانی اختصاص دارد، یک باب به صفت میان معشوق، یک باب به صفت قد و یک باب هم به صفت ساق. شرف الدین این صفات را از بالاترین عضو یعنی موی آغاز کرده است. ساق پایین‌ترین عضو از لحاظ رتبه و شرف وجودی است. به

زمانی به یقین مبدل می‌شود و کار از پرده برون می‌افتد که ایشان بار دیگر، و این بار در شکارگاه، به هم برسند.

وصف حال شیرین با ابیات فوق خاتمه می‌پذیرد. نظر او را کار خود را کرده و عشق در دل شیرین و خسرو جای گرفته است. مطالب نظامی نیز درباره نظر اول به همین جا خاتمه می‌یابد. با شیرین دیگر کاری ندارد. او را بر اسب می‌نشانند^{۱۱} و در یک لحظه از صحنه بیرون می‌برد و بدین ترتیب خسرو را با اندوه عشق تنها می‌گذارد.

نظر من عشق اینکه شاعران عارف از ساق سخن گفته‌اند. این است که خداوند خود در قرآن از ساق پرده برداشته است: «بوم یکنسف عن ساق و یذعن الی السجود» (الفلم، ۴۲). در شعر فارسی ساق، عنوان فاعله بدن در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر همه دایره ارزش ذاتی تن، و هر یک فی نفسه معطری یکی از معانی و صفات الهی اند. اما ساق عضو است که اعضای دیگر بدن قالب بدانند. و به همین دلیل آن را قائم یا ستون خوانند. این نسبت را هم در هنگام وصف ساق در نظر گرفته و آن را همراه ساق و قامت ذکر کرده‌اند. (مثلاً حافظ که فقط در سه مورد ساق را وصف کرده است، در یکی از این موارد می‌گوید: «ساق شمشاد قدی مساعد سیم اندامی»، از برای تشبیه ساق به ستون، شرف الدین شاهد زیر می‌آورد.

ساقی نو مسوز زیبا در آورد وز دست

هرگز نسیده هم ستون عنانی را

(انیس، ص ۵۴)

علاوه بر ساق، شاعران فارسی گوناگونی با وزن را هم وصف کرده‌اند، و به نظر می‌رسد که این گونه اوصاف فاقد معانی عرفانی نباشد و به هر حال شعری بزرگ، بخصوص شعری عارفانه، از وصف این اعضا (که جبهه قربانی ندارند) سر باز زده‌اند. شرف الدین رامی که وصف ران را در ضمن باب ساق آورده است فقط یک شاهد ذکر کرده است. یعنی از سیف الدین اعرج.

هر که را بران و ساق یک نظر افتاد گفت

عاج را پرفه افلاصت با شاح بقم (انیس، ص ۵۳)

شرف الدین که در نیمه دوم قرن هشتم کتاب خود را نوشته است اضافه می‌کند که تشبیه ران با ساق به ستون یا به درخت بقم^{۱۱} اعراج این عهد مستعمل نیست». ساق را بیشتر به صفت بلورین یا سیمین وصف کرده‌اند.

در مثنویهای عاشقانه، تنها اثری که من دیده‌ام شاعر اعضای تحتانی بدن انسان، از جمله ساق و ران و همچنین شکم را وصف کرده است یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی است، شاعر پس از وصفی که از اعضای فوقانی بدن زلیخا می‌کند، به اعضای بدن او روی می‌آورد و می‌نویسد:

شکم بد لطیف و دریشان بلو

ولیکن به نرمی چو خوز و مسوز

....

چو ران هیوان دوران سطر

ز تن هوش بری ز دل تاب و صبر

دو ساقش بسان دوسیمین ستون

بدن نباشد که بیستون (یوسف و زلیخا، بیسی، ۱۲۴۱: ص ۱۷۷).

صحنه‌ای که شاعر در اینجا وصف کرده است صحنه ای است که در آن زلیخا در مقابل آینه ایستاده و خود را نگاه میکند. این صحنه، به عنوان یکی با همه صحنه‌هایی که در متن‌های عاشقانه در وصف بدن مشوق آمده است فوق‌العاده و اساساً خلاف منطق حاکم بر این گونه داستان‌هاست. در واقع، زلیخا در این داستان اصلاً معشوق نیست و زمانی که شاعر شرح میدهد از دید عشق نیست بلکه از دید خود است. «بی‌منطق» شاعر وی ذوقی او در همین ایستایی که نقل کردید دیده می‌شود. بی‌سبب نیست که محققان صاحب نظر انتساب این اثر را به فردوسی مردود دانسته‌اند. یکی از این محققان مرحوم عابدی‌فردوسی است و یکی دیگر مرحوم دکتر خیامپور. این دو معنی وجود همین ابیات ضعیف و بی‌مایه را دلیل مردود بودن این ابیات دانسته‌اند (رک. متن در سخنرانی دکتر خیامپور درباره یوسف و زلیخا، فردوسی، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۴۸، ص ۲۲۶). من بی‌ناظر این دو محقق مؤلفم چه این ابیات علاوه بر ضعف صوری، از لحاظ معنی نیز خلاف قاعده سروده شده است.

شعری دیگر نیز گاهی شکم را وصف کرده‌اند. و این اشعار نیز همه به نظر من فاقد معانی عرفانی است، و حتی خلاف قاعده شعر است. چنانکه شرف‌الدین رامی نیز هیچ ذکری از این عضو نکرده است. (رامی در باب چهاردهم) در وصف بزرگی می‌نویسد «سینه را از سبیدی به شکم منجاب نسبت کرده‌اند» (ص ۴۲). ولی شکم عضوی نیست که خود وصف شده باشد بلکه منتهی به است. عضوی که وصف شده است سینه یا برآست.

در اینجا سخن بر سر قاعده است، یعنی چیزی که مباح شعر، بخصوص شعری بزرگ و کلاسیک، متداول است، والا ابیات استثنایی، ابیاتی که در آنها اعضای دیگری از سینه تحتانی بدن وصف شده باشند، درگوشه و کنار بعضی از دواوین دیده می‌شود. حتی در یکی از نسخه‌های خسرو و شیرین نظامی، بیسی آمده است که در آن سرین شیرین وصف شده است، این بیت مربوط به صحنه‌ای است که در اینجا مورد نظر ماست. پس از اینکه نظامی پرندی بیلگون به میان شیرین می‌بندد او را وارد آب میکند، می‌گوید:

به چشمه ز جسم آن گل اندام

گل بادام و در گل مغز بادام

موصول چون بود در آب چون رنگ

همان و رنگ در او از آب و از رنگ (ص ۸۱)

بلافاصله بعد از این ابیات، در حاشیه نسخه مزبور (بزرگدین) حواشی دکتر بهروز فروزان به چاپ خسرو و شیرین، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۲۷۳) این بیت بلهانه درج شده است. به لب گلستان و بالا همجو صوری سرین فریبه مباحش همجو صوری گویند بی ذوق این بیت نه تنها از قاعده شعر عاشقانه فارسی درست خیر ندارد، حتی به منطق حاکم بر این صحنه نیز واقف نیست. اگر اواندکی در ابیات نظامی تأملی کرده بود، می‌فهمید که وقتی نظامی بر تن بیلگون را بر میان شیرین می‌بندد، اعضای تحتانی بدن را در برده نهان می‌کند و بنابراین هیچ عضو در این قسمت دیده نمی‌شود و نباید توسط شاعر وصف شود. مرحوم وحید دستگردی و مصححان دیگر البته به الحافی بودن این بیت زشت توجه داشته‌اند و آن را در متن نیاورده‌اند.

۱۴- نظامی اوصاف جمال شیرین را قبلاً از زبان شاپور برای خسرو شرح داده است و به اصطلاح از راه «خبر» با اعضای فوقانی بدن او، بخصوص اعضای روی او، آشنایی پیدا کرده است (خسرو و شیرین، ص ۵۲-۵۰). به همین دلیل در کنار چشمه ذکری از یک یک آنها نمی‌کند. اعضای که وی از زبان شاپور وصف میکند همه مربوط به قسمت فوقانی بدن است.

۱۵- در یکی از افسانه‌های یونان قدیم نیز نقطه نافت نشانه روی دو نشأه متفاوت در خلقت انسان است. افلاطون در سمپوزیوم 191a به این مطلب اشاره کرده است و بعضی از فلاسفه و حکمای اسلامی نیز با این عقیده آشنایی داشته‌اند. ابوسعید بن یحیی (ص ۴۲۹) در رساله فی الطب والاحداث الفیاضیه (تصحیح فلیکس کلاین فرانسه، بیروت، ۱۹۷۷، ص ۵۲) از قول کندی نقل میکند که:

وقوم من علمناه العصبه یعقدون ان الناس في ابتداء خلقهم كانوا متعلقين في موضع الشتر وان لاوا من لم يقطعهم لشدتهم وقوتهم وما كانوا يفعلونه في الارض، فمن كان من الذكور متصفاً مع ذكر كان محياً لآله كونه، ومن كان ملصقاً بالثدي احب الاثاث، وكل من يعشق فانما يعشق من كان ملصقاً به في القديم ومن طينة جوهرة. (همچنین بزرگدین به مقاله «سمپوزیوم افلاطون در آثار عربی» به قلم دیمیتری گوناس (معارف)، دوره هفتم، شماره ۱، فروردین-تیر ۱۳۶۶، ص ۶۸).

۱۶- احتمالاً تعبیر نور سیاه که در ادبیات عرفانی فارسی بکار رفته است اشاره به همین معنی است، چه این حجاب نورانی است و در عین حال سیاه. برای توضیح بیشتر بزرگدین به زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستنی. از نهرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۲-۵۹.

۱۷- در داستان شیخ صمدان در منطق الطیر نیز شیخ وقتی به دختر ترسا می‌رسد، دختر ترسمت که خود بوقه از روی می‌گشاید تا شیخ صمدان بتواند به او نظر بیفکند.

دختر ترسا چو بوقه بر سر گرفت
ببندد ببندد شیخ آتش در گرفت
چون نمود از زیر سر بر روی خویش

بست صد زلفش از یک، سوی خویش
(منطق الطیر، عطار، به تصحیح صادق گوهرین، تهران، ص ۶۹)
در نیلی و مجنون نظامی نیز وقتی مجنون به نزد نیلی می‌رود، دختر جوان در عمارت نشسته و خود به دست خویش کله بند باز میکند و برقع می‌گشاید.

لیلی چو سواره در عمارت
مجنون چو فلک به پرده‌داری

لیلی کله بند باز کرده
مجنون گل‌ها دراز کرده
(نیلی و مجنون، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۶۸)

در داستان ویس و رامین نیز هر چند که پرده‌سازی به دست ویس و رامین کار نمی‌شود، با این حال رامین در این کار نقش ندارد.

۱۸- امیر خسرو دهلوی نیز که خسرو و شیرین را در داستان خود در محلی غیر از چشمه آب به هم می‌رساند، همین معنا را در مورد نخستین دیدار ایشان ذکر کرده است.

فصا را اتساق بخت قبال
مه و خودشید با هم شد مقابل
برایر چشم بر چشم ایستادند
نظر در زبیده رو بر رو نهادند

شدند از تبریک دیدگر نشانه
که بود آساج داری در میانه
(شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی، تصحیح علی یف، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۶)

فردوسی نیز در داستان بیژن و منیژه صحنه اولین دیدار را به همین صورت تصویر کرده است. همانطور که خسرو و شیرین عاشق و معشوق یکدیگرند، بیژن و منیژه نیز باید عاشق و معشوق هم شوند، و لذا در اولین دیدار چشم ایشان به یکدیگر می‌افتد. تا قبل از این لحظه، بیژن است که نقش عاشق را ایفا میکند. اما همینکه چشم هر دوی هم می‌افتد، فردوسی ناگهان چرخش در داستان ایجاد میکند و به جای اینکه از بیژن و حواش عشق او سخن گوید، از منیژه و عاشق شدن او در این لحظه سخن می‌گوید و بدین ترتیب کسی که تا این لحظه در نقش معشوق بود خود در دام عشق می‌افتد و نقش عاشق به او داده می‌شود.

منیژه چو از خیسبه کردش نگاه
بسدید آن سهی قد لشکر پناه

...
به پرده درون دخت پشوییده روی
بجوشید مهرش دگر شد بخوی
(شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۵، ص ۱۹)

اما در داستان‌هایی که معشوق در اولین دیدار نقش عاشق را پیدا نمی‌کند، نگاه عاشق و معشوق هم بر یکدیگر نمی‌افتد. نمونه این قبیل داستان‌ها داستان یوسف و زلیخاست. یوسف مظهر حسن است و معشوق است نه عاشق. عاشق زلیخاست. و لذا در روایت جامی وقتی زلیخا نخستین بار در هویج پرده را کنار می‌زند و یوسف را می‌بیند شاعر هیچ اشاره‌ای به نگاه متقابل ایشان نمی‌کند. در خسرونامه منسوب به عطار نیز گلرخ وقتی چشمش به هرمز می‌افتد، هرمز در خواب است و شاعر فقط از عشق گلرخ به هرمز سخن می‌گوید:

فصا را گلرخ دلبر چو ماهی
به نام نضر بر شد چاشنی گاه
به زیر پید خسرو مز بود غفنه

ز مستی عسقل زائل هوش رفته
چو گلرخ آن سبب را چنان دید
چو جاننش آمد بروی او جهمان دید
ز عشقتش آتشی در جاننش افتاد
رخش از اشک صد هتگامه اوساخت

۱۹- اسب شیرین که شیدز نام دارد نمودگار روح است، چه روح مرکب عشق است. احمد غزالی در سوانح (فصل اول) به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

بسا عشق روان شد از عدم مرکب ما
روشن ز چراغ وصل دایم شب ما
نسبت عشق با روح پیش از نظر، یعنی پیش از اینکه تخم جمال در دل عاشق کاشته شود، و پس از نظر متفاوت است. احمد غزالی در این باره می‌نویسد: «روح چون از عدم به وجود آمد بر مرحله وجود عشق منتظر مرکب روح بود. در بدو وجود ندانم تا چه مزاج افتاد؛ اگر ذات روح آمد صفت ذات عشق آمد» (فصل اول)، پیاده شدن شیرین از اسب و سوار شدن مجدد او پس از دیدار نخستین احتمالاً اشاره به تقاضای است که، به قول غزالی، در قبلة عشق پدید می‌آید. سرنگون شدن رامین از اسب نیز احتمالاً اشاره به همین تحول است.